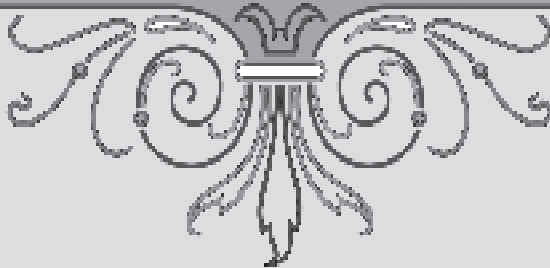


بازنشر متون تاریخی

## اسارت در بندرگز (۵)

خاطرات سالار معتضد (فرمانده توپخانه شرق)  
از لشکرکشی به بندرگز در مقابله با محمدعلی شاه مخلوع  
(قسمت پایانی)



در چهار شماره‌ی پیشین فصلنامه میرداماد ماجرای ورود اردوی شرق به ایالت استرآباد و وقوع سه جنگ بین اردوی شرق و مستبدین در بندرگز که منجر به فرار گروهی و نیز تحصن و حبس گروهی دیگر گردید منتشر شد، اکنون قسمت پایانی خاطرات و شرح خلاصی محبوسین را خواهید خواند.

-امیر عجیبی مشروطه خواه، اکنون به عنوان فرستاده‌ی شاه مستبد به مذاکره با متحصنین آمده است: عصر یوم هشتم ذیحجه است که به اتفاق همقطاران در صحن بانک متفکرانه در حال تفرّج ایم. به ناگه سروصدا و ازدحام غیرمنتظره‌ای نظر هیأت را به خود جلب می‌کند. این هیاهو به واسطه ورود جمعیتی است که از درب بزرگ بانک داخل شده‌اند. تعجب!! یکی از واردین «امیر عجیبی» است که در معیّش جمعی مسلح، مرکب از چند نفر قفقازی و علی قلچ پهلوان و تعدادی از جکیت<sup>۱</sup> های روس و ترکمان موجودند. لدی‌الورود نظرش به نگارنده مصادف گشت و به مناسبت سابقه آشنایی مختصر، تعارف اندک و دوستانه‌ای ردوبدل گردید؛ سپس به عمارت مخصوص که اقامتگاه اگنط و متصل به صحن بانک است، داخل گشت و پس از لحظه‌ای توقّف مراجعت کرد و رفت. از آمدن و رفتن وی در آن لحظه چیزی آشکار نشد، جز اینکه صبح روز بعد، نهم ذیحجه، هنگامی که موسیو ژربین به کنطور<sup>۲</sup> خویش آمد، از حال و وضع امیرعجیبی سؤالاتی نمود و ضمناً گفت که این شخص اکنون سمت ریاست نظامی اردوی شاهی را داراست و میل به ملاقات صاحب‌منصبان دارد. پس از آن، سابقه او را ذکر کردیم و ضمناً عدم تمایل به دیدارش را نیز اظهار داشتیم.

- سپس توضیحاتی راجع به امیرعجیبی و کسب شهرت او به واسطه‌ی همکاری با مشروطه‌خواهان ارائه داده، می‌نویسند: اما حیرتی که از ورود وی بدین منطقه حاصل شده بود، رو به ازدیاد می‌نهاد؛ زیرا مسلکی را که او از گذشته برای خود انتخاب کرده و به وسیله آن معرفیتی حاصل نموده بود، با شرایط فعلی وی بی‌تناسب و منافی بود موقعی که در مورد علت

آمدن او تحقیق می‌کردیم، مشارالیه باگروپ<sup>۳</sup> خویش مجدداً از در وارد گردید و پیش اگنط رفت. اندکی بعد، شوکت‌الممالک و نگارنده و محمودخان را به کنطور<sup>۴</sup> طلبیدند، رفتیم. امیرعجیبی نیز که در اطاق دیگر، انتظار ملاقات ما را داشت، به کنطور داخل شد و لدی‌الورود شاپوی خود را از سر برداشت و به شدت روی میز تحریر گذاشت و با لهجه خشن مخصوص به خود گفت: شماها خدمت به ارمنی می‌کنید. این چه مشروطه‌بازی است؟ آرمانی<sup>۵</sup> مملکت شما را به ... داد. شماها تا کی احمق و جاهل اید؟ باز هم حرف مشروطه می‌زنید؟ شوکت‌الممالک متعجبانه رو به اگنط کرد و گفت: مقصود از احضار ما شنید قیل و قال و جار و جنجال بود یا مطلبی برای ابلاغ دارید؟

امیرعجیبی ... در مقابل میز تحریر روبه‌روی اگنط روس روی کرسی جای گرفت به همان وضع مهیب و عبوس، لیکن اندکی ملایم‌تر آغاز به کلام کرد و گفت: صاحب‌منصب‌ها! شاه مرا فرستاده شما را ببینم و همراه ببرم، نمی‌دانید شاه چقدر آدم خوبی است! خیلی خوشش میاد شماها هم بیایید آنجا خدمت بکنید. با هم برویم طهران بگیریم. ... نگارنده به مناسبت سابقه شناسایی با وی متکلم قرار گرفت:

امیر! رفتار حالیه شما با سبک و اسلوب گذشته‌تان بسیار مباینت<sup>۶</sup> دارد. علتش رانمی‌فهمم. شخصی چون شما که آزادی طلب بوده است، چگونه تن بدین رفتار ننگین داده؟ مسلماً سبب مهمی در کار است. در این صورت، در آن باب خاطرمان را از وسوسه برهانید تا درک مطالب شما به سهولت میسر شود. امیرعجیبی گفت: علتش می‌خواهی؟ بسیار خوب. مان تفصیلش بگویم. مان رفتم مجمع ادب. گفتم: ما را رئیس خودتان می‌کنید؟ گفتند: خیر. گفتم: پدرتان در میارم. رفتم پیش دموکرات. گفتم: مان سرکرده خودتان می‌کنید؟ گفتند: نه. گفتم: گور پدرتان آتش می‌زنم. رفتم پیش یفرم. گفتم: باز به مان کار می‌دهی؟ گفت: ابدأ. گفتم: پدرت می‌سوزم. از دموکرات اعتدالی بی‌طرف، اتفاق، ترقی، دانشناکسیون<sup>۸</sup> و همه اینها مأیوس شدم. نه نظمیه، نه عدلیه، نه وزارت جنگ، نه مجلس، هیچکدام مرا نخواستند رئیس کنند. گفتم: صبر کنید. پدر همه‌تان در بیارم...

– مکالمه سالارمعتضد با امیرعجیبی ادامه پیدا کرده و در نهایت پاسخ به امیرعجیبی همان پاسخ همیشگی؛ یعنی عدم پیوستن به شاه مخلوع است: آخرین رسول شاه مخلوع [امیرعجیبی] با تنفر همگی را به مرگ تهدید کرد و خواهی نخواهی به اتفاق ملتزمین مراجعت نمود. بلی، پرنس گرجی در موقعی که با گروپ خویش از پله‌های عمارت بانک سرازیر می‌شد، لندلندکنان با الفاظ رکیکه پیوسته صاحب‌منصبان را توبیخ و تهدید می‌کرد و می‌گفت: آگار تا دو روز دیگر همه را زنجیر نکردم و از اینجا کشان‌کشان نبردم، ... و با ردالت بسیار به همراهی اگنط به بارکاز سوار گشته و راه خوجه‌نفس را به پیش گرفت. این شخص پلید که شارلاتانی هرزه‌درای بود، در وقاحت و بی‌شرمی نظیر سایر هواداران شاه بود و آخرین رئیس اردوی نظامی شاهنشاه مخلوع.

#### اخبار هولناک

چند روزی است که دیگر از طرف احدی به پناهندگان بانک تعرض نمی‌شود. هیأت را به حال

خود گذارده‌اند که بدین لحاظ فرط فرح حاصل است. در این ایام به مناسبت عید سعید اضحیٰ، چند گوسفند نیز قربانی نمودیم و یوم اضحیٰ و همچنین عید غدیرخم با وجد و مسرت امرار شد و به جای پیام‌آوران شاه، فقط گاهی از کشتی جنگی روس موسوم به «قارص» که در کنار بندر لنگر انداخته، کماندان<sup>۱</sup> و بعضی از صاحب‌منصبان به ملاقات هیأت می‌آیند و در ضمن صحبت، همدردی خویش را محرمانه اظهار می‌دارند. ...

اینک، هم‌روزه به اگنط در خصوص رهایی اصرار می‌کنیم و فشار می‌آوریم؛ اما جوابی شافی نمی‌دهد. از طرفی هم فقط و فقط از حیث معیشت کار به سختی کشیده، چنان‌چه اگنط اظهار داشته که هرگاه جواب صریح نرسد، ناچار است که این هیأت را به هر نوعی که هست به خواه‌نفس اعزام دارد؛ ولی چندان طول نکشید که روزنهٔ امیدی گشوده شد؛ زیرا روزی اگنط آمد و گفت که چون از طرف قونسول به استرآباد طلبیده شده است؛ پس از رفتن بدان‌جا و گرفتن دستور جدید، اسباب آسودگی هیأت را فراهم خواهد ساخت. فی‌الحقیقه پس از مراجعت وی در بیستم ذیحجه که بیش از دو روز این مسافرت به طول نیانجامید، از این فقره آسودگی خاطر حاصل شد. لدی‌الورود اظهار داشت که قونسول اجازه داده است که مخارج یومی هیأت را معتدلاً تسویه نمایم و تا رسیدن دستور جدید از سفارت طهران، مجبور به نگاهداری شماها هستیم.

اما اگنط اخباری در مورد وخامت اوضاع ایران و دخالت جدی دولت روسیه که منجر به تثبیت شاهنشاهی ایران و شکست مشروطه خواهد شد، به متحصنین می‌دهد و از آن‌ها می‌خواهد به تسلیم تن دهند، لکن باز هم کسی حاضر به این کار نمی‌شود. در نهایت این گفت‌وگویی است که بین متحصنین و اگنط رد و بدل می‌شود:

- بسیار خوب. در خصوص طرز رفتار با ما آخرین تکلیف چه خواهد بود؟  
- تسلیم شدن و با صدق و صفا خدمت کردن به محمدعلی شاه.  
- آیا به جز این دستور چارهٔ دیگر نداریم؟ آیا شما با وجود این پیش آمدها که شرح دادید از نگاهداری ما صرف نظر کرده‌اید؟  
- خیر. من فقط از نقطه نظر صلاح‌بینی و مال‌اندیشی به شما نصیحت می‌کنم، و الاً مجبور به رفتن نیستید. قبول و عدم قبول منوط به دلخواه خودتان است.  
- در صورتی که ما اختیار داریم و اجباری در کار نیست، میل به تسلیم و خدمت نداریم و منتظر خاتمهٔ امورات ایران خواهیم شد.

- در ادامه به تشریح اوضاع مشوش سیاسی ایران پرداخته و طولانی شدن بلا تکلیفی خود و همراهانش را نتیجه‌ی کشمکش‌های دولت مرکزی می‌داند که به اولیای وقت مجال رسیدگی به امور جزئی، مانند مسئله‌ی آنان را نمی‌دهد. به هر روی بلا تکلیفی هم‌چنان ادامه دارد: گرچه رسولان شاه مخلوع در طی این مدت به واسطهٔ یاسی که از رفتار متحصنین حاصل شده بود، دیگر با آمد و رفت‌های مکرر، هیأت را آزرده‌خاطر نکردند و تا ختم بحران مرکزی ساکت بودند و از فشار دست کشیدند. لیکن اگنط هم آخرین تیری را که در ترکش داشت رها کرد و با

سخنان خود صاحب‌منصبان را از توجه و رسیدگی اولیای امور پایتخت سخت ناامید ساخته بود و پیوسته اقامت پناهندگان در بانک را جهالتی بی‌لزم و حماقتی بی‌ثمر می‌شمرد و هر دقیقه آن را سببی برای تشدید مخاطرات آینده ما می‌دانست و در هر فرصتی تذکاری برای تسلیم شدن می‌داد. ... تدریجاً آگنط نیز، چون رسولان شاه از تسلیم شدن هیأت مأیوس شد، و از این میهمانان ناخوانده بیزار گردید، و بنا را به بی‌اعتنایی گذاشت. هر صبح و شام هنگام ورود و خروج از دفتر، هنگام عبور از مقابل اطاق صاحب‌منصبان ارشد به گفتن سلام و خداحافظ، قناعت می‌کرد. در صورتی که سابقاً هم‌روزه چندین مرتبه صاحب‌منصبان را جداجدا به دفعات در خلوت برای ملاقات می‌طلیید؛ بلکه بتواند آن‌ها را فریب دهد و راضی به تسلیم شدن سازد.

از این به بعد دیگر تا کار مبرمی نبود، هیچیک را به ملاقات هم نمی‌طلیید. گرچه این روش منتهای مطلوب ما بود، ولی از طرفی کسان قهارخان که درون بانک و در خارج مترصد بودند که اسباب آشفتگی خیال هیأت را فراهم سازند، راه آذوقه را چنان مسدود می‌داشتند که روزی چند مرتبه به شکایت منجر می‌شد و پیوسته آگنط غرغرکنان چنان وانمود می‌کرد که گویی چاره از دست وی هم به‌در رفته است. ناچار کسی را نزد حاکم پُراقتدار بندرجر فرستاد و طلب لطف و مرحمت نمود. یکی دو دفعه هم چند نفر از صاحب‌منصبان را برای تقاضای همین مطلب به نزد قهارخان فرستاد؛ ولی با کمال تعجب اطلاع حاصل شد که حضرات را گرفته و حبس نموده‌اند. در مقابل این حرکت، که همگان آن را ظلم صریح آگنط به شمار می‌آوردند، صاحب‌منصبان متحداً خلاصی آن‌ها را خواستار شدند. آگنط ابتدا قضیه را به مسامحه برگزار کرد؛ ولی چون موضوع به سختی و فصاحت کشید، چنانچه شرح شکایت‌آمیز مطلب را از ابتدای تحصن تا آخرین لحظه متحدالمال به قلم آوردیم و به اتباع خارجه مقیم بندرجز و نیز به شخص آگنط دادیم و ضمناً به رفتار مغرضانه آگنط، پروتست<sup>۱۱</sup> و اعتراض کردیم. هم‌چنین از سایر اتباع خارجه و سایر متنفذین تمنا شد که مفاد متحدالمال<sup>۱۲</sup> را به اولیای امور طهران و به سفارت روس انفاد<sup>۱۳</sup> دارند. چون مطلب مکشوف و جریان قضایا در بندر شیوع یافت، بنا به مصلحت، حضرات را از قهارخان طلید و به بانک آورد. دیگر کار به جان و کارد به استخوان می‌رسید. محض رساندن شرح حالات خود به مرکز، ناچار یکی دو نفر را با شرایطی سخت فراری دادیم و منتظر اخذ نتیجه شدیم و روزها را پیاپی شمردیم. اما اخباری که از مرکز انتشار می‌یافت و نیز گاهگاهی به وسایل مختلفه می‌رسید، خیال را بیشتر مضطرب می‌داشت.

- **نامه‌ای مخفیانه، امید را در دل متحصنین زنده می‌کند:** در ایام انتظار با این‌که راه پُست و تلگراف برای پناهندگان مسدود بود، یک مراسله جوفی<sup>۱۴</sup> از مرکز به بندرجز رسید و به وسیله مراسله مزبور دانسته شد که وزارت جنگ پس از تحصیل اطلاعات از شرح حالات متحصنین در فراهم نمودن وسایل استخلاص هیأت کوتاهی ندارد و توسط وزارت خارجه با سفارت روس در مذاکره است و عمده علت معطلی مسئله پرداخت مخارج بوده است که مبلغ مزبور را مستر شوستر حواله نمی‌نموده است. ضمناً اطمینان داده شده بود که عماقرب و وجه مزبور به بانک پرداخته و

اجازه حرکت تحصیل خواهد شد. وجد و سروری که از این خبر محرمانه در دل جای گرفته بود، حاجت به شرح و بسط ندارد. اخفای این پیام را ضروری دانستیم و مکتوب مزبور را پنهان کردیم. - محمدعلی شاه، توسط قهارخان، سه جریده برای شوکت‌الممالک می‌فرستد که در آنها مطالبی پیرامون مقصر دانستن شوکت‌الممالک در باب شکست اردوی شرق است و از این طریق می‌خواهد به او بفهماند که پای چه کسانی ایستاده است:

یکی دو روز بعد قهارخان پاکتی از جانب اعلیحضرت مخلوع آورده که در ظهر وی خطاب به قهارخان به خط شاه چنین نوشته شده بود:

آقای سالاراشجع! روزنامه‌های جوف را به شوکت‌الممالک ارائه دهید، تا ببیند که خدمت کردن به چنین ملتی چه نتیجه‌ای دارد!!

محمدعلی شاه قاجار



جوف پاکت سه شماره روزنامه بود که از زبان فراریان اردوی شرق در مرکز شرح داده شده بود و آنان به سبب انتخاب راه بندرجز و سوق اردو بدان محل و شکست و تحصن سربازان و فرستادن مال‌های شخصی به بانک، شوکت‌الممالک را مقصر دانسته و متهم به رشوه‌خواری و خیانت ساخته بودند. جریده «تنبيه»، طبع طهران با کاریکاتوری مضحک کیسه‌های سر به‌مهر رئیس بانک و اگنط بندر را زیر بغل وی نهاده بود. روزنامه‌های دیگر جمله‌های محقرانه‌ای نسبت به وی راجع به اخذ وجوهات نگاشته بودند. فراریان اردوی شرق، محض اسقاط مسئولیت از عهده خود، بار سنگین شکست را بر دوش وی نهاده و او را متهم کرده بود.

... این تیر هم از ترکش حضرات بدون فایده رها و بی‌نتیجه شد. این دفعه هم قهارخان با فرط غیظ و حیرت به صاحب‌منصبان متحصن لعنت گفت و راه خوجه‌نفس را به پیش گرفت.

- متحصنین در ماه محرم، در داخل بانک، به عزاداری خامس آل عبا می‌پردازند. روز به روز اوضاع اردوی شاه به علت کاهش نقدینگی رو به وخامت است و از سوی دیگر مشروطه‌خواهان در حال قدرت گرفتن هستند: ... خبر رسید که فندرسکی‌ها تحت ریاست مهدی‌شاه در رامیان عده معتنابهی تفنگچی جمع‌آوری کرده‌اند و بر علیه شاه مخلوع در حال تزئید قوا و انتظار ورود اردوی مرکزند. با این اشکالات، اینک از چه روشی بایستی پیروی کرد؟ این سؤالی است که سران اردوی شاه مخلوع پیوسته با خود مطرح می‌کنند و در جواب فقط به ایلچار متوسل می‌شوند. ایلجاری که با فشار عمال ارتجاع عاقبت جمع‌آوری شد؛ ولی بسی ناچیز

و تقریباً جز دویست و پنجاه نفر نبود. ناچار این عدّه را با تعدادی از لزگی ها و معدودی از نفرات کرمحله و تمام قفقازی ها به ریاست امیرعجیبی به سرعت به سوی شاهرود گسیل داشتند. دیگر تا اواخر محرم اتفاق تازه ای به استماع نرسید، جز این که آشکار گشت که قوای اعزامی فوق‌الذکر در حوالی شاهرود ضمن مصادمه با قوای ملی مضمحل گشته و به سرنوشت این پرنس گرجی نیز خاتمه داده شده است؛ یعنی امیرعجیبی نیز در راه شاه مرتجع جان شیرین را که بر کف اخلاص نهاده بود، نثار نموده است.

شیوع این اخبار، خطّه متصرفی لشکر شاه را بیش از پیش مشوّش داشت و اطراف را مغشوش کرد و در گوشه و کنار دسته‌جات پراکنده‌ای مستعداً نافرمانی از شاه مخلوع شدند. جمعی از کلبادی‌ها برای غارت بندرجز مهبیا گشتند. شبی چون سیل به جنگل ریختند و چادرهای صحرائی قهارخان را که در نقاط متفرقه برپا و محلّ سکناى قراولان مستحفظ بود، تیرباران نمودند. گرچه پیروان قهارخان از هم پاشیده و آن شب را متفرق شدند؛ ولی مهمه این شیخون اهل آبادی را هشیار ساخته و چون از کشتی جنگی پروژکتور به درون جنگل تا صبح نورافشانی می‌کرد، از روشنائی آن، حضرات مهاجم ترسیدند و نتوانستند به عمارات بندرجز نزدیک شوند و آسیب برسانند. صبح روز بعد [بیست و پنجم محرم] قهارخان در تفتیش علت این اقدام برآمد و مطلب را کشف کرد. ضمناً خیال کلبادی‌ها را به اگنط ابراز نمود و در پی چاره قرار شد که بانک را سنگر تدافعی بندرجز قرار دهند.

شب بعد، تفنگچیان جنگلی به بانک شتافتند و مسلحانه تا صبح در انتظار حمله ثانوی بیدار بودند. چند شب بدین طریق گذشت؛ اما چون دیگر خبری نشد، اسباب اطمینان آنان فراهم گردید و به سنگرهای سابق خویش مراجعت کردند.

- در نهایت با وصول تلگراف کنسول استرآباد، تکلیف متحصنین روشن می‌شود: در روز جشن مسیحی که اگنط سالن بزرگ بانک را آئین بسته و با خانواده و اقوام و مسیحیان بنام بندرجز و حضور کشیش به مراسم مذهبی مشغول بود، فرآش تلگراف، چون پیک امید در رسید. ضمن این مراسم جشن و عبادت که متحصنین نیز به سور و سرور میزبان شاد بودند، وصول ورقه تلگراف که تکلیف هیأت را روشن نموده بود، باعث خرسندی فراوان گردید؛ چون برای تبریک یوم سعید دیداری تازه شد، مژده روح‌نواز به‌طور اختصار چنین به استماع رسید که از سفارت روس توسط قونسول استرآباد تلگرافی به اگنط بندرجز رسیده و نظر به مدلول تلگراف مزبور وجه خرج راه پرداخته شده و قرار است که هیأت را تحت حفاظت سالدات‌ها با امنیت به کشتی سوار کنند و از راه دریا به انزلی و طهران روانه دارند.

- اگنط از متحصنین می‌خواهد تعهد دهند که پس از این، در جنگ علیه شاه شرکت نخواهند کرد:

صبح غزه صفر، اگنط هیأت را به عمارت خصوصی خویش طلبید و علی‌رغم ایام قبل با شادمانی به همه تبریک گفت و اظهار داشت:

عاقبت به مرام خود رسیدید. اکنون هنگام آن است که با وضعیّت جدید شادمان باشید. اینک تلگراف ... ولی چون امر است که شما را از راه دریا روانه دارم، اولاً برای فراهم نمودن وسایل اطمینان، ثانیاً برای رسیدن یک کشتی مناسب، یکی دو روز وقت لازم است. شما هم تکلیفی بر عهده دارید و آن هم این است که عریضه‌ای به شاه بنویسید و در آن متعهد شوید که از این به بعد در جنگ با شاه مداخله و اقدام ننمایید. تا سند مزبور را به اعلیحضرت ارائه دهم و در باب مرخصی شما اعلیحضرت را نیز راضی و تحصیل اجازه نمایم.

جماعت گفتند: گرچه این تکلیف امری بسیار شاق است؛ ولی محض آن که در مقابل این مژده سروربخش ایرادی نباشد، بحثی نیست؛ ... فی الحقیقه دیگر عناد بیهوده بود. مادامی که فقط با نوشتن یک چنین تعهدنامه‌ای، رفع بسی نگرانی‌ها می‌شد، چه ضرری داشت؟ پس ورقه به مدلول فوق نوشته شد و به امضاء فرد فرد رسید و به آگنط تسلیم گردید.

– سرانجام انتظار به سر می‌رسد و کشتی مسافربری از راه می‌رسد: اینک به انتظار کشتی، نظرها پیوسته به سطح لاجوردی دریا دوخته شده است. از ایوان فوقانی بانک هر آن در افق نامتناهی بحر خزر نشانه یک کشتی دیده می‌شود.

... ایام انتظار برای ورود کشتی نیز چندان به درازا نکشید؛ زیرا سیّم صفر، وقت شفق، در سطح نیلگون دریا که بخارآلود بود، یک کشتی جسیم بخار ورود خود را با سوت اعلام داشت. چهار ساعت قبل از ظهر بود که آگنط به کشتی آمد و با چهره عبوس اعلام وقت را نمود و گفت:

اینک پراخود<sup>۱</sup> [کشتی].

و ضمناً امر آماده شدن را داد. چه حاجت به امر وی و بقای توقف؟ اساساً از سپیده صبح، از فرط شوق همگی بپا ایستاده و چنان مستعد حرکت شده‌اند که شمایل کشتی، حتی دودی را که از دودکش عظیم الجثه‌اش حلقه حلقه و ستون‌وار به آسمان بلند است، حاضرند مانند تمثال مقدّسی طواف کنند و برای تجلیل و تکریم آن و عزم سفر حتی به بر و اندام خویشتن انتظام فوق‌العاده نیز داده‌اند. لحظه‌ای بعد گروه بقایای متحصنین را که جمعی چهارده صاحب‌منصب و بیست و چهار تابین بودند، جمع کرد و اجازه حرکت داد؛ پس از آن که با اجزای بانک و مادام ژربین مراسم وداع به عمل آمد، آگنط شخصاً هیأت را مشایعت کرد و تا سرپل گمرک هدایت نمود و به لُتکّه جسیمی که قبلاً آماده شده بود، جای داد و سپس کشتی بخار را که در وسط خلیج لنگر انداخته بود نشان داد و گفت:

اینک پراخود موسوم به طهران که انتظار ورود شماها را دارد. خیلی خوشوقتم که شماها با ثبات قدم عاقبت شاد و خرّم به طهران روانه می‌شوید. ضمناً شاپوی خود را به دست گرفت و یک‌یکان را با فشار دست مودّت وداع گفت و پس از بجای آوردن مراسم خداحافظی، هیأت متبسمانه از این اظهارات، شادی و قدردانی کردند.

[پایان]

مسیر دانا

- ۱- حکیت: مزدور مرز نشین.
- ۲- کنطور: دفتر کار.
- ۳- گروپ: گروه، دسته.
- ۴- کنطور: اتاق.
- ۵- آرمانی: ارمنی
- ۶- کلمه‌ای نااناست به کار برد.
- ۷- مپانیت: مخالف بودن.
- ۸- دانشناکسیون: حزب ارامنه ایران.
- ۹- عید اضحی: عید قربان
- ۱۰- کماندان: فرمانده
- ۱۱- پروتست: اعتراض- پرخاش.
- ۱۲- مفاد متحدالمال: قطعنامه ای که متحصنین نوشته بودند (افرادى که سر نوشت مشترک داشتند).
- ۱۳- انقاد: فرستادن و روانه کردن.
- ۱۴- مراسمله جوفی: نوشته محرمانه نظامی
- ۱۵- پراخود: کشتی، واژه روسی است.